

نگران نباش مادر، به فضل خدا پسر ت پهلوان خوارزم رو شکست میده
و توی شهرش سر بلند میشه.

روز مسابقه از
راه رسید، میدان
شهر برای تماشای
مسابقه پهلوان
شهر و پهلوان
خوارزم شلوغ شد
و مادر هم نگران
پسر جوانش اما ...

اما چطور؟

در آن هیاهوی جمعیت چشمان مادر به
رقیب فرزندش افتاد که چهره ای آشنا داشت